



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه ۴	تاریخ	۱۴۰۱/۰۷/۱۲
عنوان ۱	حجیت ظن			
عنوان ۲	ظنون خاصه			
عنوان ۳	حجیت سیره			
عنوان ۴	تبیین الفاظ بحث			
عنوان ۵	عرف - ارتکاز			

گفتیم برای ورود به بحث سیره، باید بین چند مصطلحی که با سیره تشابه دارند و گاهی موارد استعمال آنها جایجا شده است، تمییز قائل شویم.

در لفظ «عرف» بحث می کردیم.

مراد از عرف، آن امر مستحسنی است که در یک جامعه ای به عنوان امر مثبت پذیرفته می شود. به عبارت دیگر، پسندهای هر جامعه ای را عرف می گویند.

برخی از اصولیون، عرف را چنین تعریف کردند:

«ما یتعارفه الناس ویسرون علیه غالباً من قول أو فعل»؛

اشکالاتی از لحاظ دقت بر این تعریف وارد می شود و تعریف به شکلی دوری است؛ اما اجمالاً معنا را می فهماند؛ یعنی آنچه در بین مردم به عنوان شیء پسندیده، پذیرفته می شود را عرف گویند.

اگر بخواهیم این تعریف را بپذیریم و اشکال دور آن را مرتفع کنیم، باید بگوییم مراد از «ما یتعارفه»، یعنی «ما یتقبله الناس» به عنوان امر مستحسن. اگر چیزی در جامعه ای ناپسند باشد، عرف نمی شود. هنگامی رفتار یا گفتاری عرف می شود که جامعه آن را به عنوان رفتار یا گفتار پسندیده قبول کند. اینکه جامعه اشتباه می کند یا نه، حرف دیگری است. ممکن است عرفی یک شیء ناپسند را پسند کند یا رفتار ناپسند را پسند کند.

جا دارد به تعریف مذکور، علاوه بر قول و فعل، عقیده و باور را اضافه کنیم؛ زیرا گاهی اعتقاد نیز عرف مردم می شود و مردم به چیزی معتقد می شوند.

در بحث گذشته گفتیم که معنای لفظ، به وسیله عرف تعیین می شود؛ زیرا لفظ، به وسیله وضع و استعمال معنا پیدا می کند. هم وضع و هم استعمال، کار عرف است؛ لذا عرف اهل لغت، مرجع تشخیص مفهوم عرف اند.

تأثیر عرف عقلاء در مفهوم لفظ

گاهی عرف عقلاء در معنای لفظ تأثیر دارد؛ مثل اینکه امر عالی به سافل، دلالت بر الزام دارد، به خلاف امر سافل به عالی که دلالت بر التماس دارد. اگر عالی به سافل بگوید: «اسقنی ماء»، دال بر وجوب و الزام است؛ اما اگر سافل به عالی بگوید «اسقنی ماء»، می‌گویند طلب در اینجا، طلب التماسی است.

چرا چنین تفاوتی در معنای یک لفظ به وجود می‌آید؟ این تفاوت، ناشی از عرف عقلاء است. عرف عقلاء می‌گویند اگر کسی عالی بود (و یا استعلاء داشت و خودش را بالا فرض کرد) و طلبی کرد، طلب او، طلب امری است و اگر کسی در سطح پایین قرار داشت و از عالی طلبی کرد، طلب التماسی می‌شود. این، دخل عرف عقلاء در مفهوم لفظ است.

همچنین اینکه گفته می‌شود امر عقیب حظر، دلالت بر وجوب ندارد؛ بلکه دلالت بر اباحه و رفع تحریم دارد؛ مانند امر: «إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا»^۱ می‌گویند که این چون امری است که بعد از نهی آمده است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ»^۲ لذا «فَاصْطَادُوا» دلالت بر وجوب ندارد. نکته‌ای اینکه «فَاصْطَادُوا» در اینجا دلالت بر وجوب نمی‌کند، نکته مربوط به لغت نیست؛ بلکه مربوط به عرف عقلاست؛ لذا در لغات مختلف نیز همین معنا را می‌دهد.

بنابراین گاهی عرف عقلاء و عرف اهل لغت (عام یا خاص)، گاهی در ایجاد ظهور نقش ایفاء می‌کنند. این حوزه کاربردی این سه واژه است. این کاربرد مربوط به مفهوم لفظ است و در تشخیص مفهوم لفظ، عرف مرجعیت دارد.

تأثیر عرف عقلاء در تشخیص مصداق لفظ

کاربرد دیگری نیز گاهی عرف عقلاء دارد، که در تشخیص مصداق اثر دارد در زمانی که شبهه، شبهه موضوعیه باشد؛ برای نمونه در قاعده لاضرر. اگر ما نفی را دال بر حکم نیز بدانیم؛ یعنی هم نفی حکم الزامی می‌کند و هم نفی حکم ترخیصی؛ به این معنا که اگر در ترخیص ضرری وجود داشت، شرعاً حکم ترخیصی وجود نخواهد داشت؛ برخلاف برخی که لاضرر را محدود به حکم الزامی می‌دانند؛ اما ما مطلق می‌دانیم؛ چنانچه در ترخیص فعل ضرری شک کردیم، لاضرر دلالت دارد بر اینکه ترخیصی وجود ندارد؛ مثلاً فرض کنید آیا دخانیات مباح است یا خیر؟ ممکن است کسی بگوید اصل برائت یا اصالة الحل جاری می‌کنیم؛ اما ما در محل خود گفته‌ایم که قاعده لاضرر، بر ادله احکام اولیه حاکم است و گفته‌ایم نتیجه حکومت، تخصیص است و تنها لسان آن متفاوت است. که گفته می‌شود موضوع آن که شامل رفع قرار می‌گیرد، باید ضرر معتدبه عقلایی باشد؛ نه هر ضرری؛ آنوقت فقها در این اختلاف پیدا می‌کنند که آیا سیگار کشیدن، ضرر معتدبه عقلایی است یا خیر؟ گفته می‌شود اگر ضرر معتدبه عقلایی در اینجا وجود داشت، تعداد بسیاری از عقلاء، سیگار نمی‌کشیدند. بنابراین عرف عقلا در چنین موردی در تشخیص مصداق نقش دارد؛ زیرا مفهوم ضرر در اینجا مشخص است و شبهه مفهومی وجود ندارد؛ هر آنچه در آن مفسده وجود دارد ضرر است؛ بلکه شبهه، مصداقی است. معنای این اعتداد عقلایی این است که فقها برای عرف عقلاء، در تشخیص مصداق نقش قائل می‌شوند.

۱. سوره مانده: ۲.

۲. همان: ۹۵.

بنابراین عرف عقلاء، گاهی در تعیین مفهوم نقش دارند و گاهی نیز در تشخیص مصداق یک مفهوم نقش دارند. به عبارت دیگر کاربرد عرف عقلاء، گاهی در شبهه مفهومی است و گاهی در شبهه مصداقیه؛ اما عرف اهل لغت (چه عام و چه خاص)، تنها در شبهه مفهومی کاربرد دارد و عرف اهل لغت، الزاماً کاشف از عرف عقلاء نیست.

ارتکاز

ارتکازی که در یک جامعه‌ای به وجود می‌آید، الزاماً ارتکاز سیره‌ای نیست؛ یعنی اینطور نیست که عملی انجام بگیرد و ما به آن بگوییم ارتکاز؛ بلکه عمل مربوط به سیره است.

مراد از ارتکاز، یک اعتقاد و تصدیق است که مربوط به عالم ذهن و فهم است. وقتی گفته می‌شود «مرتکز بین عقلاء چنین است»، یعنی این فهم بین عقلاء، فهم ارتکازی است.

فهم ارتکازی، الزاماً با عرف عقلاء یکی نیست؛ زیرا همانطوری که گفتیم عرف عقلاء چیزی است که تمام عقلاء آن را می‌شناسند؛ اما گاهی ارتکاز، متعارف نیست؛ زیرا متوجه آن نیستند. الزاماً التفات تفصیلی نسبت به امر مرتکز وجود ندارد؛ بلکه التفات اجمالی نسبت به آن وجود دارد. اگر منته‌ای آمد، شخص را متوجه می‌کند که این امر بین عقلاء مرتکز است؛ لذا با عرف عقلاء از این ناحیه تفاوت دارد که عرف، به چیز ظاهر و آشکار گفته می‌شود و مقرون با التفات و توجه است؛ اما امر ارتکازی الزاماً ظاهر و بارز نیست؛ بلکه با منته روشن می‌شود که این امر ارتکازی است. مثلاً نکته اینک تبادر علامت حقیقت است، ارتکاز است؛ بلکه اهل لغت که یک لفظ را استعمال می‌کنند، هم معنای مجازی را استعمال می‌کنند و هم معنای حقیقی را و از لحاظ عرف، هر دو استعمال عرفی است؛ اما برای تمیز بین معنای حقیقی و معنای عرفی، تبادر را علامت حقیقت می‌دانیم؛ لذا اشکالی که بر دوری بودن تبادر گرفته می‌شود به تفاوت در اجمال و تفصیل پاسخ داده می‌شود. اجمال و تفصیل به این معناست که مجهول، معنای حقیقی معلوم بالتفصیل است که این مجهول را از ارتکاز به دست می‌آوریم و اگر ارتکاز گفت که معنای حقیقی این است، معلوم می‌شود معنای حقیقی همان است که ارتکاز ما به آن شهادت می‌دهد. تبادر به معنای رجوع به مرتکز ذهنی است.

بنابراین ارتکاز، غیر از عرف عقلاء و اهل لغت است و شاهدش هم همین است که گاهی معنای مجازی از لحاظ استعمال بر معنای حقیقی غلبه پیدا می‌کند؛ اما مرتکز، معنای حقیقی است و از طریق ارتکاز، به معنای حقیقی می‌توان پی برد.

تاثیر ارتکاز در معنای لفظ

ارتکاز عقلایی، همانطور که می‌تواند تشخیص دهنده معنای لفظ باشد؛ گاهی در تقیید اطلاق یا در ایجاد انصراف نقش دارد؛ مثلاً ارتکاز تفاوت بین مرد و زن؛ اگر حکمی آمد که در این حکم، اطلاقی بود که احتمال می‌دادیم شامل زن نشود؛ مثل مسأله قضاوت یا ریاست؛ فرض کنید اگر دلیل آمد که «هر فقیهی می‌تواند قضاوت کند»؛ اطلاق این دلیل، شامل زن و مرد می‌شود؛ اگر اینجا ارتکازی وجود داشت که «در مرتکز فضای خطاب، بین مرد و زن فرق وجود دارد؛ حداقل در مسأله قضاوت»، این ارتکاز، مانع از ایجاد اطلاق می‌شود.

ارتکاز گاهی ارتکاز عقلایی است و گاهی نیز می‌تواند ارتکاز شرعی باشد. این در لسان فقها وجود دارد که نسبت به دلیلی گفته‌اند که اطلاق منعقد نمی‌شود؛ زیرا می‌گویند ممکن است شارع قید را اراده کرده باشد؛ اما چون مرتکز بوده است، نیاز به بیان آن ندیده است؛ لذا نمی‌توان چنین گفت که اگر قید دخیل در حکم بود آن را بیان می‌کرد.

مانند اینکه دلیل آمد که «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»؛^۱ اگر گفته شود که ارتکاز عقلایی وجود دارد که منابع طبیعی محدود است و اگر کسی که قدرت و ثروت دارد بخواهد تمام زمین های یک کشور را آباد کند، ارتکاز عقلایی این را نمی پذیرد؛ درست است که گفته شده «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»، اما تا حدی که موجب سلب قدرت دیگران بر انتفاع نشود؛ زیرا منابع طبیعی محدود است. این ارتکاز، ارتکاز عقلاست.

گاهی نیز ارتکاز، موجب انصراف می شود؛ مثلاً در روایات چنین آمده که «الْخُمْسُ بَعْدَ الْمَوْتِ»^۲. مؤونه، به معنای خرج زندگی است؛ یعنی باید بعد از خرج زندگی، خمس را بدهی؛ اما چرا اینجا از مؤونه، مؤونه سال فهمیده می شود؟ در اینجا وجود ارتکاز، موجب انصراف به مؤونه سال می شود. ارتکاز این است که در بین مردم متعارف است که مخارج خود را به صورت سالانه محاسبه می کنند.

همچنین مانند «بلوغ البنات بعد اكتمال تسع سنين»^۳؛ برخی از این ادله اطلاق برداشت کرده اند؛ اما برخی فقها از این سنين، سنة قمری فهمیده اند؛ زیرا مرکتر از «سنة» در فضایی که این روایت در آن صادر شده، سال قمری بوده است؛ لذا در اینجا ارتکاز، موجب انصراف می شود. این غیر از عرف اهل لغت است؛ زیرا آنها از سنة، خصوص سنة قمری نمی فهمند؛ اما ارتکاز عمومی کسانی که این لغت را دارند، اقتضا می کند که سنة، به خصوص سنة قمری منصرف شود. این دو ارتکاز «سنة» و «مؤونه»، ارتکاز عام اهل لغت بود.

گاهی نیز ارتکاز خاص در قوم معینی وجود دارد؛ مثلاً در تعیین حد کر از لحاظ وزن، دو روایت وجود دارد؛ یک روایت چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْكُرْمُ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ أَلْفٌ وَمِائَتَا رَطْلٍ»^۴؛

در روایت دیگر چنین آمده است:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنِ الْعَبَّاسِ يَعْنِي ابْنَ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: «وَالْكُرْسُ ثَمَانِيَةُ رَطْلٍ»^۵؛

که در یک روایت، ۱۲۰۰ رطل گفته است و یک روایت ۶۰۰ رطل. در اینجا فقها گفته اند در روایت اول، مراد رطل عراقی است و در روایت دوم، مراد رطل مکی است؛ زیرا رطل مکی، دو برابر رطل عراقی آب می گیرد. معلوم می شود فضای روایت، مستمعین،

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب احیاء الموات، باب ۱، ح ۵. به نظر ما این حکم، به دلیل شواهدی که وجود دارد، حکم حکومتی است؛ اما اگر گفتیم این حکم از احکام ثابتة شرعی است.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام : أَخْبَرَنِي عَنِ الْخُمْسِ أَعْلَى جَمِيعِ مَا يَسْتَفِيدُ الرَّجُلُ مِنْ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ مِنْ جَمِيعِ الصُّرُوبِ وَ عَلَى الصُّنَّاعِ وَ كَيْفَ ذَلِكَ فَكَتَبَ بِخَطِّهِ: «الْخُمْسُ بَعْدَ الْمَوْتِ». وسائل الشیعة؛ کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸، ح ۱.

۳. بِإِسْنَادٍ عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: الْجَارِيَةُ إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيَتَمُ وَ زَوَّجَتْ وَ أُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ الثَّامَةُ لَهَا وَ عَلَيْهَا الْحَدِيثُ. وسائل الشیعة؛ ابواب مقدمة العبادة، باب ۴، ح ۳.

۴. وسائل الشیعة؛ کتاب الطهارة، ابواب ماء المطلق، باب ۱۱، ح ۱.

۵. همان؛ ح ۳.

مخاطب یا کسی که بنا بر رویه روایت را منتقل کند، متفاوت بوده است و ارتکاز هر منطقه‌ای از رطل متفاوت بوده؛ لذا حضرت به این صورت بیان کرده است. این مرتکز عام اهل لغت نیست؛ بلکه مرتکز خاصه است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین